



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۷/۲۰

دوکتور محمداکبر یوسفی

اهمیت ستراتیژیک افغانستان چه زمان درک شد!

(قسمت اول)

یادداشت: تحریر این مقاله بتاریخ ۲۷/۰۲/۲۰۱۱ انجام یافته و در همان سال نشر شده است، حال پس از اصلاح اشتباهات تایپی، و رفع سکتگی های ممکن، با اضافه نمودن چند جمله دیگر دوباره همان متن، به آدرس «آریانا افغانستان آنلاین»، جهت نشر، ارسال شده است.

از همان لحظات نخست سالهای ۱۶۰۰م ببعده، وقتی «کمپنی» های انگلیسی، تحت نام تجارتي، در هند شرقی، بنام های مختلف جای پا یافته اند، بدون شک برتانوی های آنوقت، با کسب روز افزون تسلط بر نیم قاره هند، آمادگی ها و پلانهای هم برای حفظ آن، داشته اند. به یقین که آنها، اسناد تاریخی را هم در باره رد پی قشون درین منطقه، چون هخامنشی ها، اسکندر مقدونی، اریائی ها، کوشانی ها، هپتالی ها، و بلاخره، سر لشکر های اسلامی، چون سلطان محمود غزنوی، غوری ها، و مغل و در اخیر نادر افشار ایرانی و امپراتور درانی، احمد شاه بابا و عده دیگر را مطالعه می نموده اند.

همه سفرهای هیئت های تحقیقاتی قدرت های قبلی، از همین سمت شرق کشور کنونی ما افغانستان، یعنی از همین یک دروازه، دره «خیر» وارد نیم قاره هند می شده اند. بناءً، درک خطر، از داخل همین سلسله کوه ها و دره ها، واضح و روشن بوده است. این خطر بخصوص وقتی روشن بوده است که، باشندگان اصلی و قدیمی شجیع، شهرت کسب نموده بودند که دارای مهارت جنگی عنعنوی، می باشند و از حضور آنها، حکایت ها داشته اند. برای استعمار برتانیه، این هم یکی از موضوعات مهم، و نگران کننده، بوده است.

در تحت فشار، امپراتوری های ایرانی و مغل، آهسته آهسته، نیازمندی داشتن دولت خودی در بین قبایل پشتون نیز ریشه می دواند، با وجود آنکه از ساختار قبیله‌ای و قومی خود در تحت نفوذ رسوم و عادات عنعنوی، تا حدی راضی بوده اند، ولی فشار های سیستم های فیئودالی ماحول آنها، بحیث فکتور خارجی نقش داشته است. نخستین اقدام برای "آزادی" و عمل مؤثر انجام یافته، در ساحه جنوب و غرب کشور ما افغانستان، که تحت تسلط ایرانی ها، قرار داشته است، به رهبری میرویس بابا، در قندهار امروز، شناخته می شود. میرویس بابا نشان داد که پشتون ها هم می توانند، دولت خود آنها را ایجاد نمایند و اداره خودی را به پیش ببرند. البته، نمونه های دولت های پشتونی قبلا هم در ساحات مختلف هندوستان امروزی، وجود داشته است. اینرا هم نباید از نظر دور داشت، که در اداره میرویس نیکه، رهبری شخصیت ایشان بحیث "رهبر قوم" بیشتر بوده، و در ساحه قندهار ماند. بازماندگان ایشان هم از نگاه تاریخی، با شیوه دیگری، حکومت کرده اند، که تفصیل درینجا نمی گنجد.

سال ۱۷۴۷م، مصادف است با تأسیس دولت تحت قیادت احمد شاه ابدالی. این انکشاف متفاوت از زمان قبلی است. تحت رهبری او، متفاوت از دوران میرویس نیکه، حاکمیت دولتی، "پادشاهی" برقرار می‌گردد که در مدت نسبتاً کوتاهی به امپراتوری قدرتمند درین منطقه پدیدار شده است.

مجله شپیگل چاپ آلمان، در شماره ۵۱ سال ۱۹۵۵م آن، عکس سنین جوانی احمد شاه بابا را نشر نموده، و در پای عکس، از او، بحیث "مؤسس امپراتوری و حاکم عاقل افغانها" نام برده است. به یقین که نویسنده شپیگل وصایای احمد شاه بابا را هم، مطالعه نموده باشد.

همین مجله همچنان می‌نویسد: «**وقتی نادر افشار، شاه ایران توسط آمر محافظین اش بقتل می‌رسد، افسر قوای سوار ایران، افغانی الاصل، احمد، که سرکردگی ۱۰۰۰۰ سوارکار و آمریت خزانه پادشاه را با الماس کوه نور را نیز در اختیار داشته است، بکمک سوار کاران تحت فرمانش و ثروت دست داشته، اقوام مناطق کوهستانی را متحد ساخته، خود را پادشاه ساخت.**» در همین منبع، از حمله بر هند «۷ جنوری ۱۷۶۱م» نیز تذکر رفته، گزارش می‌دهد که در محاربه «پانی پت»، در جوار «درخت انبه» سیاه ("منگوی" سیاه) ۲۰۰۰۰۰ عسکر هندو را از پای در آورده است. این پیروزی بر هندوها، بعداً پس از مرگ احمد شاه بابا، و مشغولیت نواسگان او در جنگ بر سر قدرت و جنگ داخلی طولانی، برای قوای استعماری انگلیس، چنان «تسهیلاتی» را فراهم ساخت، که به سادگی الی دره خیبر پیشروی توانستند.

بدینترتیب با نزدیک شدن قوای استعمار برتانوی در مجاورت دره خیبر، افغانستان مستقیماً در ساحه منافع و دلچسپی امپریالیستی انگلیس، قرار گرفت. از جانب دیگر، موقعیت جغرافیایی و جیولوژیکی، موقعیت سلسله کوه هندوکش و ادامه آن تا پامیر، در انزمان، به نسبت گذشته تاریخی، استعمار برتانیه را، بر آن داشته بود، تا این مناطق کوهستانی را، بخاطر امنیت نیم قاره هند، تحت کنترل خویش داشته باشد. مطالعه بعضی از آثار تاریخی نشان می‌دهد که نزد رهبران استعمار برتانیه در انزمان از نگاه «جیو پولتیک»، تصویری وجود داشته است، که هر قدرتی که این کوه ها را در اختیار داشته باشد، کلید دروازه دخول به نیم قاره هند، در اختیار او خواهد بود. بنابر تفوق برتانیه استعماری در ابحار، البته، بعد از هندوکش و دره خیبر، متوجه کوه های "همالیا"، "تبت" و "نیپال" نیز بوده است.

اولین تشویش و تلاش برتانیه استعماری را همین منبع، زمانی ثبت می‌نماید، وقتی «نایلیون بنایارت»، در سال ۱۷۹۸م بر مصر لشکر کشی می‌کند، و در آنجا پلان بعدی اش را برملا می‌سازد، که در نظر دارد، بیشتر بسوی شرق پیشروی نماید. چنانچه «**دو سال بعد با تزار یاول الکسندر روی پلان اشغال هند صحبت می‌کند**» (شپیگل، شماره ۵۱، سال ۱۹۵۵م) جانب انگلیس، پس از شنیدن این اظهارات، شخصی را بنام «ملکولوم» یا "مکولم؟"، که بحیث «نماینده یا ایجنت» سیاسی، اردوی برتانیه، در "مدراس" ایفای وظیفه می‌نموده است، به دربار تهران می‌فرستد. "ملکولوم" در قدم اول بر اساس همین منبع، به عقد تعهد نامه بین پارس (ایران) و انگلیس موفق می‌گردد، و آن اینکه، در صورت خطر پلان روس - فرانسه، ایران خود را مکلف می‌داند، که از انگلیس حمایت کند و بر مبنای این تعهد، «دربار ایران» هم چنان، بجانب «انگلیس» تعهد می‌سپارد که، هر گاه افغانها بر هند حمله کنند، ایران بر افغانستان حمله خواهد کرد.

به ادامه در همین گزارش می‌خوانیم: لیکن زمانی که «نایلیون» حین مذاکرات صلح با "روس ها"، در «تلسیت» (۱۸۰۷م)، با «تزار روس الکسندر اول»، ملاقات می‌کند، و درین فرصت هم چنان یکبار دیگر، پلانهای اشغال هند را رویدست می‌گیرند، درین زمان است که «شرکت تجارتي برتانوی هند شرقی»، تصمیم می‌گیرد و با پادشاه افغانستان مستقیماً، اقدام به مذاکره را در پیش می‌گیرد. پادشاه افغانستان، به جواب برتانوی ها می‌گوید: کشورش در صورت حمله فرانسه از خود دفاع خواهد کرد، لیکن از عقد بیوند محکمتر با برتانوی ها امتناع ورزید. گزارشگر می‌نویسد که در تاریخ این نخستین بار بوده است، که یک قدرت بزرگ با افغان ها تماس مستقیم می‌گیرد. برای اولین بار، موقف افغانستان مبنی برینکه از حق آزادی خود در

همه جهات دفاع خواهد نمود، به قدرت بزرگ، همچنان خبر داده شده است. در همین مطلب علاوه بر آنکه با این اظهار مغرورانه پادشاه افغان، جانب انگلیس هم آرامش و هم واهمه داشته است. بدین ترتیب «لعل» هندی اش از تمام سرحدات طبیعی، محفوظ شده است. ولی آسیب پذیری باقی می ماند. مرز شمالغرب، طوری که همین مجله می نویسد، بحیث یک محل عنعنوی حمله بر هند، باقی بوده است. «در عقب آن اقوام مغرور، خود آگاه جنگی افغان قرار دارند.» (شپیگل، شماره ۵۱، ۱۹۵۵م ص ۴۰)

شپیگل می نویسد: وقتی ۳۰ سال بعد برتانیه، به تلاشی جرأت کرد، تا کشور افغانستان را به مستعمره مبدل سازد، در این اقدام، یا سفر اکتشافی اش، غرق خون خود گردید. پس از آن همین منبع می نویسد که، مسکوی ها به حرکت مقابل دست برده اند. «الکسندر دوم»، بتوسعه قدرت اش در آسیای میانه پرداخته است، خانات تاشکند را در سال ۱۸۶۵م، سمرقند و بخارا را در سال ۱۸۶۸م، خیوه را در سال ۱۸۷۳م و قوقند را در سال ۱۸۷۶م، و مرو را در سال ۱۸۸۴م، تا بلندی های نزدیک شمال افغانستان، اشغال نمود.

در تحت این شرایط، شاعر انگلیسی، "لارد لایتن"، که در مقام "ویسرای" هند و یا معاون پادشاه انگلیس ایفای وظیفه می نمود است، برنامه نظامی دیپلوماتیک را در پیش گرفته است، تا در جهت امنیت و حفاظت، این کشور (افغانستان) را، به جانب امپراتوری انگلیس بکشاند. او از امیر شیر علی خان تقاضا نمود، تا یک فرستنده دیپلوماتیک برتانیه را در کابل بپذیرد. امیر شیر علی خان جواب رد داده، می گوید، که می تواند چنین حق را، "روسها" هم چنان تقاضا نمایند. طوری که همین منبع می نویسد، این موقف امیر بوضاحت، نشاندهنده موقف بیطرفانه یا «نیوترال» در بین دو قدرت بزرگ جهانی آنوقت می باشد.

"ویسرای" با این موقف امیر، راضی نبوده است، بدون ارتباط و یا خارج از کله های حکومتی در لندن، از آن جواب امیر شیر علی خان، بهانه جنگ را فورمولبندی نموده، با قوایش، به خاک افغانستان پیشروی می کند. با وجود آنکه "شپیگل"، تشویش برتانیه استعماری را از ناحیه فعالیت های مشترک "روس و فرانسه" وقت می بیند، ولی نویسنده انگلیسی بنام، «اچ. دبلیو. بیلپو» در کتابش بنام «افغانستان و افغانها» که در آن از بحران و جنگ با امیر شیر علی خان، نیز سخن گفته است، (چاپ اول کتاب در سال ۱۸۷۹م و چاپ دوم در سال ۱۹۸۲م)، اختلاف انگلیس را با امیر، بنابر ادعای او درین کتاب، موضوع عدم اشتراک امیر، در مراسم تجلیل امپراتوری در "دیلهی" (دهلی) مدعی شده است. "ویسرای این عمل را، بعنوان «توهین» تلقی نموده است. "ویسرای" مدعی شده است که «امیر کابل» با این جست، خواسته است، تا نشان دهد که او «یگانه حکمروای مستقل در روابط دیپلوماتیک است» (ص، ۵). بناءً این موضوع را بمثابة عمل جنگ طلبی در برابر افکار عامه یا مردم انگلیس تلقی نموده بودند. در جایی هم یک مقام انگلیسی می گوید: «با باور ای که به اهمیت منافع ملی دارم و با در نظر داشت وسعت کامل کرکتر ملی، در مناسبات قبلی مان و توجه به طبیعت گسیختگی اخیر با امیر کابل، اطمینان می دهم که در نقش داشتن قدرت برای حفاظت حقوق خود مان بر تمام کشور، که برای او کمک شده است، تا کشور را بمثابة ولایت سرحدی امپراتوری خود مان در هند، نگهدارد، اقدام نمودم تا اینکه به تابع ساختن امیر توجه مبدول گردیده، رسیدگی ملی به حساب مختصر این کشور و مردمی صورت گیرد که تحت حکمروانی امیر قرار دارند، امیری که ما حال با او درجنگ قرار داریم.» (اچ. دبلیو. بیلپو، سی.اس. آی، مقدمه، ص ۷، چاپخانه شری، دیلهی)

امیر شیر علی خان، ابا ورزید تا از "تزار روس" کمک تقاضا نماید، از کابل فرار کرد، پسرش یعقوب خان، قراردادی را با هند برتانیوی به امضاء رسانید که، بر اساس آن کشور در سیاست خارجی، تحت کنترل "ویسرای" هند درآورده شد، بدین ترتیب افغانها درین تلاش آنها، که می خواستند، بی طرف («نیوترال») باشند، ناکام، گردیدند.

در همین راپور شپیگل، هم چنان آمده است، که اقوام یاغی مناطق کوهستانی، در مقابل نمایندگی هجوم برده، نماینده "ویسرای" هند را بقتل رسانیدند. معاون پادشاه انگلیس در هند، "لایتون"، "جنرال رابرتس" را به کابل فرستاد. کابل را اشغال نموده،

طوری که همین منبع می نویسد: **در کابل از خشونت و وحشیگری شدید کارگرفت، و هر نوع مقاومت را علیه برتانیه سرکوب کرد و کابل را با خون سرخ ساخت.** شپیگل گزارش می دهد که، **بار دیگر آزادی خواهان افغانی - بکمک مخفی «روسها» - اردوی انگلیس را به عقب نشینی وادار نموده اند.**

شپیگل همچنان تذکر می دهد که: «عبدالرحمن، مؤسس افغانستان «مُدرن»، به تاج و تخت رسید، و خود ارادیت افغانستان را نجات داد، تحت شرط پذیرش یک هیئت دیپلماتیک انگلیس در کابل، که قبول کرد، بدون اینکه همچو هیئت مشابه و معادل را از کدام قدرت دیگر، قبول کند. جانب "روس" در چنین شرایط، نخست در سال ۱۹۰۷م به حرکت مقابل متوصل شد. تزار "روس الکسندر" حاضر گردید تا با انگلیس، در یک اتحاد علیه آلمان، شامل شود. شرایط او این بوده است، تا ساحه منافع هر دو کشور در افغانستان (هم در تبت و ایران) محدود باشد. هر دو جانب آن قدرت های بزرگ وقت، **تمامیت ارضی و استقلال افغان ها، را تضمین نموده بودند.** بدین ترتیب افغانستان، به مودل، «حکومت پوشالی» یا «بفر زون» - بزبان انگلیسی، «پوفر زون» - بزبان المانی)، بین «روسیه» و «انگلیس»، میدل گردید.

پس از جنگ اول جهانی و انقلاب اکتوبر، فضای دیگری در مناسبات بین المللی و منظوقی بوجود آمده است. چنانچه بعد از استقلال افغانستان، در زمان سلطنت امیر امان الله خان در سال ۱۹۲۶م قرار داد ("پکت") عدم تجاوز با شوروی به امضاء رسیده است. نه (۹) سال پس از آن، «پکت» مشترک با ایران، عراق، ترکیه و هم چنان موافقتنامه دوستی با چین «سرخ» نیز به امضاء رسیده است. همین مجله تذکر می دهد که این دو کشور، چین و افغانستان در ساحه «سینکیانگ» دارای سرحد مشترک می باشند. در جنگ های اول و دوم جهانی، افغانستان موقف بی طرفی را حفظ نموده است.

بعد از جنگ دوم جهانی، ایالات متحده امریکا، بمثابه نیروی رهبری کننده، در جهان غرب، وارد میدان گردید و با وزیدن باد جنگ سرد در فضای مناسبات بین المللی، بر اساس گزارشات مطبوعاتی، از دو سفارت بزرگ، یکی از سفارت ایالات متحده امریکا و دیگری از سفارت اتحاد شوروی، در کابل سخن در میان بوده است، که تصویر اساسی نفوذ دیپلماتیک را برملا می ساخته است. در همین مجله بعنوان مثال از افغانستان بعنوان «**دانه غله در بین دو تخت آسیاب**»، یاد نموده اند. تحت همین عنوان در سال ۱۹۵۵م گزارش می یابد که، وقتی "خروسچف" و "بولگانین" «**بنا بر پیشگویی دو گزارشگر، نشریه «ستار» امریکایی، "یوسیف" و "ستیوارت السوپ"، در بازگشت از هند به کابل (پایتخت پادشاهی افغانستان) توقف دارند، بعد افغان ها، طوری که در واشنگتن انتظار می رود، ممکن با یک وضعیت معتدل، در نقش یک صفینه "قمر مصنوعی" یا ماهواره، بیک نوعی از خدمت متقابل، در برابر کمک اقتصادی و نظامی، مجبور، به پرداخت غرامت گردند.** خبر گذاری «تاتارگزارش برادران السوپ را با خشم رد نمود، حال - در نتیجه کنفرانس ژینو - به واشنگتن ریشه دوانیده است.»

(شپیگل، شماره ۵۱، ۱۹۵۵م، ص ۳۸)

در همین شماره می خوانیم: در رابطه با «**انطباق سیاست خارجی امریکا از انگیزه رهبری کننده ستراتیژیک، با تغییر در سیاست اعلان شده شوروی، مبنی بر «همزیستی مسابقتی»**، کارشناسان شعبه دولتی را بطور فزاینده با عدم اطمینان و سر در گمی روبرو ساخته است، حال که بحران در داخل (هدف کشور آنها: مترجم)، راه یافته است.»، السوپ ها، ادامه می دهند: که بحران «**به علتی بروز نموده است، که شوروی ها، هر چه جسورانه تر از پیش با "ظرافت"، در مناطق مهم ستراتیژیک، به پیش می روند.**»

برخلاف این گزارش، شپیگل می نویسد که «**انگلیس ها، که سده های طولانی، بر قلمرو افغانستان، علیه نفوذ روسها، در وقفه های زمانی گذشته، سابقه دسیسه و مبارزه، دارند، موضوع را با خونسردی ارزیابی می کنند.** وضعیت دیدار فعلی هر دو، شهزاده های بزرگ مسکوی را در کابل از یکطرف «**فوق العاده بیروزمند، برای دیپلوماسی شوروی در آسیا می دانند**»، لیکن "مانچستر گاردین" می نویسد: «**چنین برداشت وجود دارد، که دامنه نفوذ کمونیستی در افغانستان بی اهمیت است.**» بر

اساس گزارش شپیگل «مانچستر گاردین» بدینترتیب با مناسبات اجتماعی و مذهبی بازی می کند، که در آن هنوز مناسبات قومی قرون اوسطانی، درین کشور حکمفرماست. منبع می نویسد که شرایط برای چنین یک عفونت و سرایت بلشویکی - شعور طبقاتی شهری و یا پرولتاریای دهاتی - کمبود است».

شپیگل می نویسد که یک دلیل دیگر، هم چنان می تواند مانع هدف "بولگائین" و "خروسچف"، در امر «وضعیت معتدل ماهواره بی» گردد، که افغانستان در مدت زمان بیش از یکصد سال، سیاست خارجی، خود را بر اصول بی طرفی و همزیستی، معتدل، تعیین داشته است، که مسکو آنرا با صدای فوق العاده بلند، در مناسبات بین الدول، در طول و عرض وسیع آن، توصیه مینماید. درین متن می خوانیم: «هیجان انگیز در آن اینست که، افغانستان با ۱۲ میلیون نفوس، در یک ساحه دولتی خاک آن، دو برابر خاک جمهوری فیدرال آلمان و خاک نام نهاد جمهوری دیموکراتیک آلمان واقع می باشد، در یک موقعیت غیر عادی، جغرافیایی و "جیوپولیتیک" قرار داشته، یک سیاست «نیوترال» (بیطرف) - به هر صورت، بر اساس تینوری های سیاسی عده کثیری از کشور های اروپای مرکزی - در حقیقت هیچ «شانسی» داشته نخواهد توانست.» (همانجا، ص ۳۹)

به ادامه می خوانیم که مردم افغانستان، «با سرنوشت لعنتی» روبرو اند، که هستی و حیات آنها، در نقطه تقاطع منافع قدرت های بزرگ قرار گرفته - «تا حدی مانند دانه گندم در بین دو تخت آسیاب» شباهت دارد.

ختم قسمت اول

ادامه دارد ...

